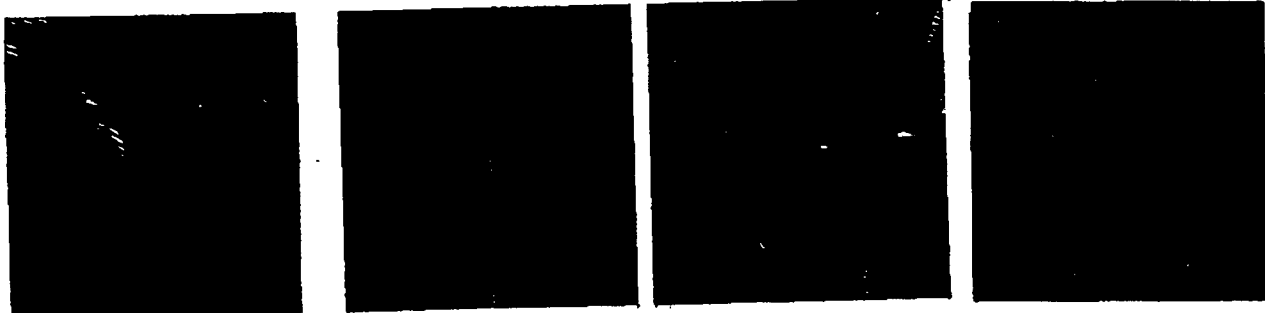


از: پرتو. ع.

مختصری در باره تاریخ مزدک

قسمت دوم



بردند دیگر از نوشته‌های خود مزدکیها چیزی در دست نمانده است و کتاب پهلوی «مزدک‌نامه» که آنرا ابن مقفع بهر بی ترجمه کرده و ابان‌لاحقی (۳۵) هم در قرن دوم ظاهراً بهر بی نظم درآورده بوده است کتاب جدی و مذهبی و یا تاریخی نبوده است و مشتمل بر قصص و حکایات و از نوع کلیشه و دمنه بوده است.

پوشتی در «کتاب نامهای ایرانی» (آلمانی) در مادهٔ مزدک مینویسد که مهری که کلمهٔ مزدک به پهلوی و صورتی بر آن محکوک است پیدا شده که شاید مهر مزدک مشهور باشد و شرح و تصویر آن مهر در مجلهٔ آلمانی «انجمن شرقی آلمانی» مندرج است بهلاوه در «برهان قاطع» در کلمهٔ دینساد مینویسد «نام کتابیست از تصانیف مزدک در اثبات مذهب خودش» و در دستان المذاهب (۳۶) هم (که مؤلف آنرا عموماً محسن قانی نامی میدانند و تخمیناً از سنه ۱۰۲۰ تا ۱۰۸۱ حیات داشته است) در ذکر عقیدهٔ مزدکیان از کتاب مزبور نام میبرد ولی در جایی آنرا (وینساد) و در جای دیگر «دینساد» مینویسد و از آن کتاب مطالبی چند هم نقل مینماید و میگوید (کتاب مزدک را که موسوم است به دینساد بنامه‌نگار نمودند پارسی باستانیست و آنرا جد آئین هوش آئین شکیب بزبان معروف فارسی هم ترجمه کرده) و مشارالیه یعنی مؤلف (دستان المذاهب) در پایان فصل راجع به مزدک مینویسد: «در این بیان اصلا سخنی که جز از کتاب این گروه و زبان این فرقه شنیده شده بود نیاورده زیرا که با سخن باشد که دشمن از مخالفت برایشان بنده» و ظاهراً ماخذ رضاقلی‌خان هدایت هم «در انجمن فرهنگ آرای ناصری» که مینویسد:

«دینساد نام کتاب مزدک است و امین (آئین) شکیب آنرا بیارسی ترجمه کرده است. نگارنده در کتب فرنگی در خصوص این کتاب چیزی ندیدم و حتی اسم آنرا هم جایی پیدا نکردم و جای آن دارد که بشیوهٔ معمولی مؤلفین شرقی در این مورد مسئله را بیک «والله اعلم بالصواب» حواله نمائیم.

روابط قباد و مزدک و خلع قباد

قباد (۳۷) با مزدکیها در اول بنا بیجهاتی که قبلاً مذکور گردید معلوم میشود خیلی مساعد و همراه بوده و همین مسئله اسباب شد که در سنه ۴۹۶ یا ۴۹۷ میلادی که در حقیقت سال نهم یا دهم سلطنت قباد میشود (۳۸) بزرگان و موبدان محض جلوگیری از فتنه پس از فتوای موبدان موبد قباد

شهرستانی مزدکیها را بدسته‌های چند قسمت میکند از اینقرار کودکیه و ابومسلمیه و ماهانیه و اسپید جامکیه. و میگوید کودکیها در حوالی اهواز و فارس و شهر زور زندگانی میکردند و بقیه در اطراف سفد و سمرقند و شاش و ایلاق (۳۰) و در موقع صحبت از طریقه غالبه میگوید اینها در هرمزگنی اسی دارند. در اصفهان خریمیه و کودیه در ری مزدکیه و ستادیه در آذربایجان ذاکولیه در بعضی جاها محمره و در این طرف جیحون بیضیه و هم در موقع صحبت از باطنیه میگوید که این قوم بحسب لسان اقوام و مثل اسامی دیگر هم دارند چنانکه در عراق آنها را باطنیه و قرامطه و مزدکیه و در خراسان تعلیمیه و ملاحده مینامند و هم در موقع صحبت از هاشمیه میگویند که خریمیه و مزدکیه عراق اصلاً از هاشمیه هستند. مسکویه مینویسد که مزدکیه را عدلیه میخواندند (۳۱).

از کارهای مزدک چنانکه ابن فقیه (۳۲) در موقع صحبت از فراهان و آتشکده‌ها و آتشکده آذرچشف که در فراهان بوده میگوید یکی آن بوده که بقول (الموتولی) (۳۳) پس از آنکه مزدک قباد را مطیع خود دید بوی گفت سزاوار آنستکه تمام آتشکده‌ها را باطل نمائی بیجز سه تایی از آنها را و آذرخره و آتشکده جمشید و آذرچشف (در آذربایجان) قباد هم چنین کرد و آتش فراهان را که آن هم موسوم به آذرچشف بود به آذربایجان بردند و دو آتش را باهم یکی کردند پس از کشته شدن مزدک باز آتشیها را بجایهای اصلی خود عودت دادند.

ابوریحان بیرونی مینویسد که مزدک ذبح بهایم را غدغن کرد و در ترجمه پهلوی اوستا هم که قدیمترین سند است دربارهٔ مزدک باین مسئله نخوردن گوشت اشاره است و ترجمه فقره مذکور از اینقرار است «کسی که برضد دشمن بیچنگ برضد دشمن ناپاک که امر بروزه گرفتن میکند مثلاً برضد مزدک بامدادان ... (۳۴) ابن‌الائیر و مسکویه هم باین مسئله اشاره میکنند ولی عموماً معلوم نیست که مزدک اصولی برخلاف اصول زردشت و اوستا آورده باشد و خیلی از چیزهای غریب و عجیبی که نویسندگان از قبیل الوراق و غیره راجع باصول و عادات و رسوم مزدکیها نوشته‌اند چیزهاییست که در واقع متمق بطریقه‌های دیگریست که در ایران بوده و فقط در مسئله اشترک زنان و اموال با طریقه مزدک شباهت داشته است و اگر مزدک در حقیقت اصول تازه و بدعتیها هم آورده بود امروز دیگر عجالتاً انسری از آنها معلوم و معروف نیست و پس از آنکه در موقع قلع و قمع مزدکیها نوشته‌های آنها را هم بقول طبری آتش زدند و یا بوسیلهٔ دیگر از میان

را که « زندیق » (۳۹) بود و گوشت نمیخورد و خونریزی را جایز نمی‌دانست و بنا برین که داشت درصدد جهانگیری نبود (۴۰) از تخت برداشته و برادرش گاماسب (۴۱)، را بجای وی نشاندند و خود قباد را حبس نمودند (۴۲) ولی خواهر وی که زن او هم بود مایل بخلاصی او گردید باین معنی که بوعده وصل و عیش زندانیان را رام کرده و داخل محبس گردیده و قباد را در مفرش پیچیده بر خادمی از خدام خود نهاد و بیرون آورد و بزندانان گفت که این رختخواب نجس شده و برای تطهیر میرسد و باین وسیله قباد را نجات داد ولی قبل از آنکه از این مظن بگذریم باید بگوئیم که مورخین درباره حبس قباد و نجات وی خیلی باختلاف سخن رانده‌اند و حتی خود طبری هم که مسئله حبس قباد از طرف بزرگان و موبدان و نجات وی بدست خواهرش در فوق از کتاب او نقل شد دو روایت در این خصوص ذکر میکند یکی مبین روایت مذکور در فوق و دوم روایتی به این شرح که مزدکیان قباد را بجائی بردند که دست احدی جز خونشان باو نمی‌رسید و برادرش جاماسب را بجای وی گذاشتند و بقیاد گفتند که تو در روزگار گذشته گهنگار شدای و هیچ چیز گناه ترا نمی‌خرد مگر آنکه زنهایت را فدائگی و میخواستند که قباد خودش را تسلیم آنها بکند تا او را کشته و برای آتش قربانی نمایند ولی همینکه زرمهر پسر سوفا چنین دید جان در کف دست گرفته و با اشراقی که باوی همراه بودند خروج کرده و بسیاری از مزدکیان را کشتند و دوباره قباد را بتخت نشاندند و برادرش جاماسب را برانداختند و بعد ها مزدکیان قباد را چندان برضد زرمهر اغوا کردند تا عاقبت قباد وی را بکشت. این روایت اخیر عین روایت این بطریق است که چنانکه مذکور گردید یکی از قدیمترین مأخذ است درباره مزدک. این قتیبه و مسعودی و ابن الاثیر هم همین روایت دوم را مینویسند جز آنکه این قتیبه مینویسد که مزدکیها چون قباد را بکشتن سوفا بازداشته بودند پسر سوفا خروج کرد و مزدک و بسیاری از تابعین وی را کشته و قباد را از نو بتخت نشاند.

فردوسی و ثمالی که ظاهرا در آنچه اقلا بطور مستقیم راجع بمزدک است يك مأخذ درست داشته اند اصلا واقعه خلع و حبس قباد را بطوری حکایت میکنند که هیچ پاکار مزدک و مزدکیان مربوط نیست و قضیه مستقل و غلیحه‌ایست و شرح آن اینست که پس از آنکه سوفرای شیرازی که در عهد فیروز (۵۷ - ۴۸۴ میلادی) پدر قباد و بلاش (۴۸۴ - ۴۸۸ میلادی) مرزبان زابلستان بود قشون بجهنگ خشنواز پادشاه هیتالیان کشیده و قباد را که در شکست آخری که ایرانیان از هیتالیان خورده بودند اسیر شده بود آزاد کرده و بایران آورد و پس از چهارسال ازگذشتن این وقایع، بلاش را خلع و قباد را بتخت نشاند، چنانکه گذشت در آنوقت قباد شانزده ساله بود و در حقیقت از پادشاهی جز اسمی نداشت و امور سلطنتی در دست سوفا بود تا آنکه قباد پن بیست و سه سالگی رسید و سوفا را حکومت ایالت فارس داده و بدانصوب فرستاد.

اندک اندک حاسدان و ماندان خاطر قباد را از قدرت و جلال سوفا مشوب نمودند تا آنکه قباد برای دفع سوفا نامه بشاپور رازی (۴۳) که بسیار صاحب قوت و قدرت بود نوشته و وی را بطیسفون طلبید. او به طیسفون آمد و قباد وی را با نامه بفارس فرستاد که دفع سوفرای را بتنهید یا بزور بنماید ولی سوفرای بدیدن نامه پادشاه خود بشخصه برضای نفس قبول بند نموده و بحضور قباد آمد و کار شاپور بالاگرفت (۴۴). سوفا پس از آنکه چندی در زندان بود بقتل رسید و این مسئله موجب هیجان عامه گردید. بر قباد شوریدند و ورا خلع کردند و برادر کوچک وی جاماسب را بتخت نشاندند، جاماسب پس از رسیدن به حکومت قباد را به حبس افکند و زرمهر پسر سوفا را نگاهبان و حافظ وی نمود ولی زرمهر قباد را از بند رهانیده و هر دو با پنج تن دیگر از ممتدان قباد بخیال امان بردن پادشاه هیاطله از طیسفون فرار کردند آنها در نزدیکی اهواز در دهکده‌ای (۴۵) یکمخته توقف نمودند و در آنجا قباد بدختر صاحبخانه‌ای که در آنجا منزل کرده بودند عروسی کرد. (طبری اسم این دختر را دینونوخت مینویسد)، سپس از آنجا بطرف هیتالیان (۴۶) روان شدند و پس از چندی با ۴۰ هزار تن (۴۷) لشکری بطرف ایران برگشتند و همینکه قباد بدهکده مذکور رسید و خبر از تازه عروس گرفت معلوم شد که وی

پسری آورده که خسرو انوشیروان باشد. قباد با زن و فرزند و لشکر بطرف مداین زاد افتاد ولی بزرگان و اعیان و موبدان حتی خود جاماسب محض جلوگیری از خونریزی از در اطاعت درآمدند و قباد دوباره بتخت سلطنت نشست و برای پادشاه زرمهر اداره کارهای سلطنتی را بدو سپرد و مشغول ساختن بلاه و جنگ با روم شد که شرح آن خارج از موضوع است همینقدر باید دانست که فردوسی و ثمالی پس از پرداختن ذکر وقایع فوق تازه شروع بذکر ظهور مزدک میکنند.

روایت دوم طبری اصلا فرار قباد را در مدت ۴ سال سلطنت بلاش قرار میدهد که بنا بهمان روایت برادر قباد میباشد (۴۸) و هم در این روایت هیچ اسمی از هیتال و پادشاه هیاطله در میان نیست و صحبت از (خاقان) است و اشاره باین نکته از آن سبب است که ثمالی هم در همان ذکر فرار قباد صریحا مینویسد که منک هیاطله غیر از خاقان است و در جای دیگر مینویسد که قباد را خاقان بزرگ کرده است و هم مینویسد که پادشاه هیاطله به قباد گفت که من مثل خاقان ترا مدت زیاد نگاه نخواهم داشت. خلاصه بنا بر روایت مذکور طبری، خاقان مدت چهارسال قباد را مطل گذاشت تا قشون مطلوب را بوی داد و از اینقرار معلوم میشود که التیجای قباد بخاقان در موقع جنوس بلاش بوده است.

(در سالی که در ۲۳ ژویه ۴۸۴ میلادی شروع میشود) طبری میگوید در موقعیکه قباد بتزدیکی نیشابور در همان دهکده‌ای که زوجه تازه‌اش آنجا بود رسید و اولین بار طفل خود خسرو را دید در همان موقع خیر وفات بلاش هم رسید (۴۹) و هم وی گوید که خاقان در دادن قشون بقیاد وقت را بسامحه میگذرانند لهذا قباد متوسل بزوجه وی گردید و او را بازداشت که ورا بجای پسر خود بداند و باین وسایل کم کم نایل بمقصود خود گردید. یسوع استیلت سابق‌الذکر و پروکویوس هم در خصوص قباد و پناه بردن وی بیادشاه هیتالیان باز از يك چنین تفصیلی سخن میرانند. یعنی ازاینکه قباد بتوسط زن پادشاه موفق میشود به اینکه قشونی از پادشاه هیتالیان بدست بیاورد ولی این دو مورخ اخیر این واقعه را در زمانی میدانند که قباد از سلطنت منخوع و جاماسب برادرش چنانکه در فوق مذکور گردید بجای وی منصوب شده بود. بنا بهروایت آنان، در آن موقع قباد با دختر پادشاه هیاطله عروسی نمود و مینویسند که مادر این دختر همانا خواهر خود قباد و دختر فیروز است که در موقع شکست خوردن فیروز از خوشنواز پادشاه هیاطله اسیر شده بود و خوشنواز او را در حرم خود داخل نموده و در موقع صلح با سوفا پس نداده بود.

طبری در این خصوص مینویسد که خوشنواز خواست با دختر فیروز نزدیکی کند ولی دختر دست نداد و هم اسم دختر را (فیروز نخت) مینویسد. نولدکه در این مورد مینویسد که این مسئله که فیروز بدخت بتزدیکی با خوشنواز رضا نداد از حقیقت دور است و از مصنوعات غرور ایرانی است و الا یسوع استیلت که خود معاصر قباد بوده رسا مینویسد که پادشاه هیاطله بدخت فیروز را در حرم خود وارد نمود و از او بدختی تولد یافت که چنانکه مذکور گردید بعدها زوجه قباد شد و خود این مسئله باز دلیلی است براینکه پناه بردن قباد بیادشاه هیاطله منتهی پس از بلاش و چند سالی پس از جنوس خود قباد بوده است چونکه فیروز بدخت در اوایل ۴۸۴ میلادی اسیر شد و اگر در همان سال هم آبتن شده باشد محال است که بدخت مولود وی تا وفات بلاش که چهار سال بعد اتفاق افتاد (۴۸۸ میلادی) قابل آن باشد که بشهر رود در صورتیکه اگر فرار قباد را در سال نهم یادم سلطنت وی یعنی در سال ۴۹۶ یا ۴۹۷ میلادی قرار دهیم آن وقت بدخت فیروز ممکن است یازده دوازده ساله و قابل عروسی باشد (۵۰) و در اینصورت فرار قباد مستقما مستند میشود بهمان مسئله ظهور مزدک و گرویدن قباد بوی.

ولی رویهمرفته باز جای شبهه‌ای باقی میماند که شاید قباد در موقع دیگری و ظاهرا شاید در همان عهد بلاش و پس از خلاصی از اسیری هیتالیان بخاقان پناه برده بوده است و مقصود از خاقان هم ظاهرا باید خاقان چین باشد که در عهد ساسانیان با ایران دارای روابطی بوده‌اند و در عهد انوشیروان با هیتالیان جنگیده و آنها را شکست سخت داده بودند. فردوسی در حق خاقان چنین میگوید:

که از نامداران با فروداد
چوخاقان چین کس نبود از مهان
همه تالب رود جیحون زچین

بمردان جنگی و گنج و نژاد
ز کسری گذشته بگسرد جهان
شاهی براو خواندند آقرین

دومین بار جلوس قباد

پس از آنکه قباد دوباره بتاج و تخت رسید دشمنان عمده خود را قلع و قمع کرد (۵۱) ولی منوم نیست که دیگر چندان در تقویت مذهب مزدک کوشیده باشد و از قرائین استنباط میشود که از این مسئله سرخورده بوده است و تغییر روشی هم که در رفتار و کردار خود در دوره دوم سلطنت خویش داد دلالت بر این معنی میکند مثلاً طبری (و مسکویه از روی طبری) در خصوص قباد مینویسد که وی زندیقی بود که از نیکی دم‌میزد و از خونریزی اکراه داشت و با دشمنان خود بهمین مناسبت بمدارا رفتار میکرد (۵۲) و گوشت نمیخورد و خونریزی را حلال نمیدانست و دینی داشت که وی را از جهانگیری منع مینمود (۵۳) و هم ثمالی در همین خصوص مینویسد که قباد مردم را بتاسیت سستی و ضعف اراده‌اش «قباد بریزادریش» مینامیدند و ویرا نفرین و مسخره میکردند (۵۴) در صورتیکه همین قباد را می‌بینیم که پس از آنکه دوباره بتسلطنت میرسد لشکر بملک روم میکند (از تابستان سال ۵۰۲ تا پائیز سال ۵۰۶ میلادی) و فتوحاتی میکند و البته با نگاهداشتن عقاید سابق راجع بمدارا و صلح‌طلبی اقدام بجین جنگی غریب بنظر میآید مخصوصاً که فتوحات وی خود دلیل بر این است که لشکر و بزرگان با وی در آن قشون‌کشی همراه و متفق نبوده‌اند و گمان نمیرود که اگر قباد تابع دستور و اصول دین مزدک مانده بود بزرگان و لشکریان با وی همراهی مینمودند ولی باوجود این معلوم میشود که قباد جلوگیری هم از کار مزدک نمینموده است چنانکه مذهب تازه روز بروز برعده پیروان خود میافزود و حتی معلوم میشود خیلی از حکمرانان ایالات هم تابع آن مذهب بوده‌اند و چندین مطلب را بر این مسئله میتوان قریبه قرارداد یکی آنکه در تواریخ (۵۵) صریحاً مذکور است که پس ارشد قباد موسوم به کیوس که برادر مهتر انوشیروان باشد و در حدود ۵۲۸ میلادی حکومت ایالت طبرستان یافت (۵۶) بکلی تابع و فرمانبردار مزدک بود و بامید همراهی مزدکیها پس از وفات قباد خواست انوشیروان را از سلطنت محروم و خود پادشاهی نماید (۵۷) و دیگر اینکه قباد در سنوات بین ۵۲۴ و ۵۲۸ میلادی مندرین امروالقیس (منذر سوم) (۵۸) پادشاه اخیر را چون حاضر نشد که قبول دین مزدک نماید خلع و بجای وی حارث بن عروین حجر آکل امرارکندی را نصب نمود که قبول دین مزدک نموده بود (۵۹) و تمام اینها قرائنی است براینکه دین مزدک شیوع کاملی داشته و شیوع آن منحصر بطبقات پست و فقیر و تهیست نبوده است و بهرچیز محقق است که تا ۲۵ سال پس از جلوس ثانی قباد بتخت سلطنت، دین مزدک قدرت و رونق کامل و روزافزونی داشته ولی در آن تاریخ که اواخر سال ۵۲۸ با اوایل سال ۵۲۹ میلادی باشد مسئله کشتار و قلع و قمع مزدکیها اتفاق افتاد و دنباله آن باز تا مدتی در میان بود. تمام مولفین عرب کشتار مزبور را در اوایل سلطنت انوشیروان یعنی مثلاً در اواخر سنه ۵۳۱ میلادی و تا اوایل ۵۳۲ نوشته‌اند (جلوس انوشیروان در سیزدهم ماه ایلول (سپتامبر) ۵۳۱ میلادی است) و تنها فردوسی است که واقعه مذکور را در همان حیات قباد مینویسد و از بعضی قرائین تاریخی دیگر که در دست است معلوم میشود که روایت فردوسی اقرب بصحت است مثلاً روایتی را که مالالا و ثوقاسن مورخین سابق‌الذکر از قول تیمو ثئوس که خود ایرانی و شاهد و ناظر واقعه مذکور یعنی کشتار مزدکیها بوده ذکر مینمایند بطور صریح این مسئله را مدلل میدارد و روایت مذکور از این قرار است مانویها (پیروان مذهب مانی) (۶۰) میخواستند شاهزاده قناسوارسان (۶۱) را که دست نشانده و تربیت شده آنان و بکلی تسلیم آنها بود و پسر پادشاه قباد از دختر خودش زمبیکه بود بتخت بنشانند چونکه میترسیدند که پس از مرگ پادشاه، موبد ها که مذهب و عقایدشان فائق بود یکی از پسران دیگر پادشاه را بتخت بنشانند. قباد هم در ظاهر با آنها روی موافقت نشان‌داد و روزی را معین نمود برای اینکه کیوس را بتسلطنت نصب نماید و تمام

مانوی‌ها را از مرد وزن و بیجه جمع نمود و آنها را باریس مذهبیشان موسوم به اندرزور (۶۲) و سایر روحانیین آنها بتوسط سربازها هلاک نمود. این واقعه در حضور موبد موبدان موسوم به گلنازن (۶۳) و موبدان دیگر و اسقف مسیحیها موسوم به بازاس (۶۴) که با سمت طبیعی طرف اعتماد و احترام قباد بود بعمل آمد و هزارها از آنها بهلاکت رسیدند. پس از آن حکم نمود که هرمانوی را که بدست بیاورند بسوزانند و همچنین کتابهای آنها را دادند بمسیحیان (۶۵).

روایت فردوسی هم از حیث اینکه در کار قلع و قمع مزدکیها بیشتر موبدها دخیل بوده‌اند خیلی با روایت مذکور در فوق موافق است جز اینکه فردوسی آمر و عامل عمده را در آن واقعه خسرو (انوشیروان) پسر قباد مینویسد چنانکه شرح آن بتفصیل در شاهنامه مذکور و مختصر آن از این قرار است: پس از گرویدن قباد بمزدک برعهده مزدکیان روز بروز افزوده گشت بطوریکه از قدرت و عظمت موبدها خیلی کاسته شد ولی بااینهمه خسرو بقبول آئین مزدک نیشد و در مقابل اصرار پدر بقبول دین مزدک در روزیکه مزدک صد هزارتن از پیروان خود را برای تمایش دادن بقباد گردآورده بود خسرو پنج ماه مهلت خواست و باطرف مملکت پیش موبدهای مشهور آدم فرستاد و آنها را احضار نمود که با مزدک مباحثه نمایند ضمناً با پدر خود قرارگذارند که اگر مزدک در مباحثه مجاب و مغلوب شود قباد مزدک و پیروان ویرا بخسرو وانهد که وی هرچه بخواهد با آنها بنماید، خسرو آن ۳۰۰۰ نفر را در باغی که همان نزدیک قصر سلطنتی بود برده و آنها را مانند درختان در زمین نشاند بطوریکه سرشان در زیر خاک بوده و پاهایشان در هوا. پس از آن مزدک را هم بدان باغ خوانده و او را نگوشتار بدارزده و تیرباران نمودند (۶۶) در این موقع فردوسی میگوید:

همی بود باشم چندی قباد
پدرویش بخشید بسیار چیز
ز کسری چنان‌شاد شد شهریار
ز نفرین مزدک همی کرد یاد
بر آشکده خمت افکند نیز
که شاخس همه‌گور آورده بار

استاد «نولدکه» در موقع ذکر مضمون این اشعار مینویسد که قباد چندی از روابط سابقه خود با مزدک شرمسار بود و از فرزند خود خسرو راضی و خرسند بوده است. و ظاهراً که از این اشعار چنین تفسیری مفهوم نمیشود مگر آنکه نسخه‌ای که طرف رجوع استاد مشارالیه بوده با شاهنامه‌ای که اشعار فوق از آن نقل شده مختلف باشد و یا آنکه (نفرین یاد کردن) بمعنی نفرین کردن گرفته شده باشد والا برخلاف سخن او چنان استنباط میشود که قباد از کرده خود بیمناک و بانذر و نیاز و صدقه میخواست روح مزدک را از خود شاد و راضی کند. هر مزد و مهرآذر موبد که فروسی نام میرد در حقیقت اسم دو موبد بوده که نام آنها در کتاب پهلوی موسوم به (بهمن یش) هم دیده میشود بلین شکل: اورمزد و آتورمیت (آذر مهر) - و این اسم اخیر را معلوم میشود فردوسی بمناسبت وزن شعر چنانکه در شاهنامه خیلی دیده میشود به «مهرآذر» با تقدیم مهربرآذر تحریف کرده است.

در کتاب (بهمن یش) مضمونی بپهلوی باین شرح مذکور است: «در این روزگار بد کردار در موقعی که مزدک ملعون پسر بامداد دشمن دین ظهور نمود و با مذهب خدائی بنای مخالفت گذاشت انوشک روان خسرو پسر ماهدات و شیوردات اورمزد پسر آتورمات را دستورات را و سپس اتورفرا با پسر اکیبیرا و آتوریات را نزد خویش طلبید (۶۷).

چنانکه سابقاً بدان اشاره شد مورخین عربی که کتب آنها در دست است عموماً بدون استثنا مسئله قتل عام مزدکیها را پس از مرگ قباد و در اوایل جلوس خسرو می‌نویسند ولی از روی قرائنی که در دست است ظاهراً باید این خطا باشد و قتل عام مذکور بیشتر از دوسال و نیم قبل از جلوس انوشیروان واقع شده است یعنی در اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی و جلوس انوشیروان بطور تحقیق در سیزدهم ایلول ماه و در ۵۳۱ میلادی صورت گرفته است مالالا واقعه مذکور را بین زلزله انطاکیه و تاخت و تاز مندرابن امروالقیس (از خلوک حیره) در شامات مینویسد یعنی بین ۲۹ تشرین ثانی (نوامبر) ۵۲۸ میلادی که تاریخ زلزله انطاکیه است و ماه رومی (مارس) ۵۲۹ میلادی که تاریخ هجوم مندر است بر شامات. خطای مورخین عرب را بیشتر باید مبنی بر آن دانست که انوشیروان از قرار معلوم در همان عهد پدر

دارای قوت و قدرت زیادی بوده است حتی مثلا نظام‌الملک در سیاست نامه مینوید که « انوشیروان پدر را بند بر نهاد و بزرگان را بخواهد و بچیت پادشاهی بنشت » و در این موقع اشاره به ذکر این نکته لازمست که نظام‌الملک هم مثل فردوسی و برخلاف مورخین عرب وقته قتل عام مزدکیها را در حیات قباد ولیعهدی خسرو انوشیروان مینوید ولی چون تفصیلاتی ذکر میکند که در شاهنامه فردوسی اصلا موجود نیست و در بعضی جزئیات و مطالب دیگر هم با فردوسی متفق نیست معلوم میشود که نظام‌الملک هم مأخذ مستقلی در خصوص مزدک در دست داشته است که امروز دیگر معلوم و معروف نیست مثلا نظام‌الملک عده مزدکیها را در روز قتل ۱۲۰۰۰ نفر مینوید و نیز چنانکه گذشت مینوید که انوشیروان پس از آن واقعه پدر را بند نهاد و خود را پادشاه خواند و مینوید موبدی را که انوشیروان از فارس برای مباحثه با مزدک طلبید از شهر (کول) (۶۸) آمد و هکذا ... در صورتیکه این مطالب یا در شاهنامه اصلا مذکور نیست و یا بطور دیگری ذکر شده است .

در خصوص محل قتل عام مذکور بنا بقول مسعودی و ابن‌الانیر و ثعلبی باید گفت این محل همانا در نزدیکی طیسفون بین رودخانه نهر وین و جازر (۶۹) در عراق عرب و در نواحی جنوبی بغداد امروز بوده است و هم مورخین مذکور را عقیده‌آنتست که در همان روز قتل عام خسرو لقب انوشیروان یافت که در اصل (انوشک روان) یعنی (روان نامردنی) بوده و کم‌کم انوشیروان شده است مسعودی معنی این کلمه را (جدیدالملک) و خود کلمه را مثل عموم مورخین عرب انوشیروان نوشته است .

مقدمات قتل عام مزدکیها

ابن‌الانیر و ثعلبی در خصوص مقدمات قتل عام مزدکیها تفصیلات متقارب المضمونی مینویسند که چون البته از روی يك مأخذ قدیمتری است بذکر آن مختصرا میپردازیم قبلا باید دانست که ثعلبی صریحا در موقع ذکر تفصیلات مزبور مینوید که اساس گفته‌های وی این خردادبه است و مقصود کتاب تاریخی است از تالیفات ابن خردادبه که امروز از میان رفته‌است (۳) و ظاهرا باین‌الانیر دارای يك مأخذ مشترك بوده‌اند . خلاصه روایت مذکور بقرار نوشته‌تذلی از اینقرار است که پس از مباحثه بین مزدک و موبدها مزدک و پیروانش خشمگین شده و خواستند در همانجا قباد و کسری (انوشیروان) را بقتل برسانند و هر روز تحکم آنها زیادتیر میشد و قباد کاری از مستشیر نیامد سرانجام به بستر بیماری افتاد و انوشیروان را ولیعهد معین نمود و خود پس از ۴۱ سال سلطنت که سالهای سلطنت (جاماسف) هم جزو آن محسوب میشود وفات نمود و انوشیروان شاه شد . ابن‌الانیر مینوید که یکروز در حالتیکه مادر انوشیروان در آغوش قباد بود مزدک وارد شد و این صحنه را دید بقیاد گفت که آنرا بمن بازگذار که منم کام خود از او بگیرم . قباد گفت بگیر او را ولی انوشیروان فریاد و شیون برآورد و بسیار تضرع و زاری نمود و حتی پای مزدک را بوسید تا مزدک از مادر وی دست برداشت . این وقعه را انوشیروان در دل گرفت تا قباد بمرد و انوشیروان شاه شد . روزی از روزها که انوشیروان بارعام داده بود و در آن مجلس از قرار روایت ثعلبی و ابن‌الانیر ، منذر و مزدک (۷۰) نیز حاضر بودند . انوشیروان گفت از خدا دو چیز میخواستم (۷۱) یکی آنکه این مرد شریف یعنی منذر را دوباره پادشاه سازم و دوم آنکه این زندیق هارا بکتم . مزدک گفت همه مردم را که نمیشود کشت . انوشیروان گفت هان ناپاک زاده ! ... سوگند که بوی جورابت از وقتیکه پایت را بوسیدم تا با امروز از نعمت نرفته‌است (۷۲) و حکم کرد که او را بکشند و او را کشته بدار زدند . مزدکیها بنای طنیان را گذاشتند و مشغول زدو خورد شدند ولی کاری از پیش نبردند و قشونی که مستعد حمله بآنها بود مثل شیران بر آنها تاخته و آنها را مثل خرمن رسیده دروگرد . خسرو انوشیروان بخاص و عام حکم کرد که در کوه و نشت همه جا مزدکیانرا بگیرند و اسیر کنند آنگاه اسرا را جمع کرد (۷۳) بین جازر و نهر وین (۷۴) بنده ۸۰ هزار نفر (۷۵) و در يك صبحگاهان زمین را از خون آنها آبداد (۷۶) .

این بود تاریخ مختصر ظهور مزدک و خاتمه کار او ولی باید دانست که با کشته شدن مزدک و قتل عام پیروان وی که ظاهرا بکرات واقع شد چه قبل از وفات و چه پس از وی و پس از جنوس انوشیروان پیروان مزدک یکباره از کوشش در راه اجرا و پیش بردن خیالات و عقاید خود دست برداشتند چنانکه بعدها خرمنه نام دختر قاده که بنا بر روایت مشهور زن مزدک بوده است از مداین گریخته و در ری ظهور کرد و دین خرم دینی ایجاد کرد .

سینه‌ه زریشی معروف بفیروز اسپهبد نیز برای قصاص خون ابومسلم خراسانی که در سنه ۱۳۷ بدست خلیفه عباسی منصور کشته شد در همانسال با مزدکیهای کوهستان و عراق همدست شد و با خلیفه مدنی بجنگید و عاقبت بدست ابوجعفر جهور ابن مرار الجینی در بین همدان و ری شکست یافته و بقول طبری (جلد ۳ صفحه ۱۲۰) ۶۰ هزار کس از اتباع او کشته گردید و خود او پس از هفتادروز از خروج خود میان طبرستان و قومش کشته شد . در سنه ۱۶۲ هجری خرم دینان باز در جرجان بسرکردگی عبدالقهار نامی طفلیان کردند و عمر ابن‌الملاء طبری آنها را پراکنده نمود در عهد هرون- الرشید (۱۷۰-۱۹۳) دیگر بار آنها در حوالی اصفهان بنای خوئسری گذاشتند و عبدالله مبارک ایشان را قلع و قمع نمود (۷۷) پس از خروج بابک (۷۸) خرمی که خود اول از پیروان جاویدان بن سهل رئیس مذهب جاویدانیه بود و پس از وفات او ادعا نمود که روح جاویدان در بدن او حنول کرده است در سنه ۲۰۱ در عمر خلافت المعتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) در آذربایجان خروج و شهر بد (۷۹) را مرکز خود قرارداد و با خلیفه بنای جنگ را گذاشت و چنانکه شرح آن در تواریخ مسطور است از هر طرف خرم دینان روی باو آوردند . نظام‌الملک مینوید که رئیس خرم‌دینان اصفهان در آن موقع موسوم بود بملی مزدک (۸۰) وی باذربایجان رفته و ببابک خرمی پیوست و از اطراف هم خرم دینان روی ببابک نهادند و بعد سی و پنج هزار در شهرستان میان کوهستان (عراق عجم) جمع شدند و با قشون المعتصم بآله بجنگیدند و اما از او شکست خوردند و عده‌ای از آنها مجددا با اصفهان برگشتند ولی بابک دست از جنگ برنداشت و همواره فاتح بود سه سال بعد از آن واقعه در سنه ۲۲۱ المعتصم افشین (خیزدین کاوس) را بجنگ او فرستاد و قریب دو سال زدو خورد آنها طول کشید . عاقبت افشین بخنده « بد » را در ۲۲ رمضان سنه ۲۲۲ گرفته و به بابک دست یافت و او را بسامرا فرستاد (۲۲۳ صفر) المعتصم با آنکه نامه بخشش ببابک سپرده بود ویرا بیدترین اشکال بقتل رسانید (۸۱) خرم‌دینان باز تا حدود سنه ۳۰۰ با قشون مسلمانان مشغول زدو خورد بودند ولی بالاخره بکلی پراکنده شدند شرح این وقایع بتفصیل در کتب تواریخ مسطور است . در اینجا فقط باشاره بدان قناعت رفت و ایکاش که از جوانان دانشمند ایرانی یکی در مدد جمع و احیای تاریخ بابک خرمی و سوابق و عواقب کار او (که در حقیقت حکم طفلیان روح ملی ایرانیان را در زیر بار قساطر اعراب داشت) برمیآمد و این‌گوی افتخار را از میان میربود .

تیمره - (در کتاب الانساب) ابومعید عبدالکریم سمانی (متوفی در سنه ۵۶۲) اصل مزدک را از ایل خبیص کرمان مینوید و میگوید که بعضی اصل او را از فسا نوشته‌اند .

(۳۰) شاش وایلاق نام دو شهر بوده است از ماوراءالنهر و شاش همان است که آنرا بفارسی چاچ خوانند و کمانهای مشهور چاچی از آن شهر بوده است . شاش در یازده منزلی سمرقند واقع بوده است (الاعلاق النقیسه ... طبع لندن صفحه ۴۹۴) و در زمان سلطنت خوارزمشاه محمد بن نکش (۵۹۴-۶۱۷) بدست آن پادشاه خراب گردید و بنا بر آرائی که در دست است در همان محل تاشکند کنونی واقع بوده است ایلاق هم در ده فرسخی شاش بوده است (معجم البلدان) .

(۳۱) «تجارب‌الامم» طبع لیدن سنه ۱۹۰۹ میلادی صفحه ۱۶۸ .

(۳۲) ابی‌بکر احمد ابن محمد همدانی معروف باین فقیه مولف

(مختصر کتاب البلدان) .

(۳۳) باید مقصود از « المتوکلی » زردشت بن آذرخور محمد المتوکلی

مؤید باشد که در عهد خلیفه المعتصم (۲۱۸-۲۲۷) و المتوکل (۲۲۲-۲۴۸) میزیست است (معجم البلدان ۴، صفحه ۱۸۵ - آثارالباقیه صفحه ۲۲۳ این توضیح درباره المتوکل از یادداشتهای نویسنده مقاله «فردوسی و شاهنامه» در مجله کاوه قدیم نقل گردید .

(۴۴) وندیداد فر کرد .

(۴۵) ابان بن عبدالمجید بن لاحق بن غیر (کتاب الفهرست صفحه ۱۶۳ (۳۶) (دبستان المذاهب) چاپ بمبئی سنه ۱۲۹۳ صفحه ۱۰۴ - ۱۰۵ (۳۷) قباد که امروز با ضم قاف تلفظ میشود در قدیم الایام (کواتا) با کاف مفتوح و در پهلوی (کرات) بوده است (نولدکه صفحه ۱۳۵ حاشیه ۱) (۳۸) طبری و دینوری این واقعه را در سال دهم سلطنت قباد مینویسند فردوسی پس از ذکر جلوس قباد بن شانزده سالگی و قدرت و اقتدار کامل سوفرای وزیر مینویسد که قباد چنان بود تا بیست و سه ساله گشت بجم اندران باده چون لاله گشت و آنوقت در صد قتل سوفرای برآمد و همین مسئله سبب توقیف و حبس قباد گردید و بنا بر این بقول فردوسی حبس قباد در سال هفتم یا هشتم واقع میشود و این صحیح نیست .

(۳۹) مقصود از زندیق در کتب عربی همجا پیروان مانی مقصود است ولی چون مورخین مذهب مزدک را نزدیک مذهب مانی واز فروع آن میدانستند لهذا چنین مینوشند .

(۴۰) طبری جلد اول صفحه ۸۸۸ و ۸۸۹ - مسکویه جلد اول ۱۷۱ - ۲۷۲ .

(۴۱) جاماسب بنابتن پهلوی و جاماسب و جاماسف بنا بمن کتابهای عربی .

(۴۲) بنا بر روایت پروکویوس قباد را در قلعه فراموشی که در شوش واقع شده است حبس کردند (نولدکه صفحه ۱۴) (راولسن Rawlinson) مشرق انگلیسی مشهور مینویسد که محل مذکور در مشرق شوشتر در کوهستانی واقع است . (نولدکه صفحه ۱۴۴) .

(۴۳) دینوری شاپور رازی را از اولاد مهران بزرگ (مهران الاکبر) مینویسد و میگوید در بابل و خطر نیسه عامل بود صفحه ۶۶ خطر نیسه یا خای مضموم و طاء مفتوح و رای ساکن و نون مسکون ناحیه ای بوده است از نواحی بابل (معجم البلدان) طبری مینویسد (جلد اول صفحه ۸۸۵) شاپور الرازی النی هو مهران و کان اصیهد البلاد (نولدکه مینویسد که اصیهد البلاد باید همان ایران سپید باشد که در کتاب کارنامه دیده میشود) (نولدکه صفحه ۱۳۹) سید ظهیر الدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (در سنه ۸۸۱ تالیف آن اتمام یافته) مینویسد ... شاه (فیروز) در مداین نایی بود سوفرا بن قارن بن سوفرا نام از فرزندان کاوه ... موبدان و بزرگان ایران ... او را اصیهد لقب کردند و قبل از آن این نام را جز پادشاهان نهادندی ، (صفحه ۳۲-۳۳) .

(۴۴) تعالی در این خصوص مینویسد که ادبار کار سوفرا و اقبال شاپور سبب شد که مردم میگفتند باد سوفرا خوابید و باد شاپور وزید (نفضت ریح سوفرا و هیت ریح شاپور) و این معنی ضرب المثل شد طبری و دینوری هم ذکر این مسئله را مینمایند .

(۴۵) تعالی مینویسد در اسفرائین ...

(۴۶) دینوری در خصوص خاک هیاطله مینویسد که خاک هیاطله عبارتست از سخارستان و صفائیان (چغانیان) و کابلستان و ممالک پشت رودخانه جیحون که مجاور بلخ هستند صفحه ۶۰ .

(۴۷) تعالی ۲۰ هزار مینویسد .

(۴۸) بنا بشجره نسی که نولدکه از ساسانیان ترتیب داده بود بطور یقین بلاش برادر فیروز (و هرمز سوم) و عموی قباد بوده است (تاریخ ایرانیان ... الخ صفحه ۴۳۶) .

(۴۹) سید ظهیر الدین مینویسد چون قباد بری رسید خبر وفات بلاش باو رسید (صفحه ۳۳) .

(۵۰) مزاوچت با دختران صغیر «بالتر از ده سال» در عهد ساسانیان هم معمول بوده و مورخ چینی وی شو او (Weishou)

(۵ - ۵۷۳ میلادی) در تاریخ چینی خاندان سلطنتی وی (Wei) در فصل ۱۰۴ با کمال تفر خاطر باین مسئله اشاره میکند و هم در آنجا ذکری از ایلچی فرستادن قباد بخاقان چین میروند (۵۱) یسوع استلیت فتره ۲۵ .

(۵۲) طبری صفحه ۸۸۸ جلد اول .

(۵۳) طبری صفحه ۸۸۹ جلد اول .

(۵۴) « اخبار ملوک الفرس و سیرهم » لابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالی (متوفی در سنه ۴۲۹) طبع پاریس ۱۹۰۰ میلادی صفحه ۵۹۶ حزه اصفهانی هم مینویسد که بقیاد (بربر این دش) میگفته اند (تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء - ص ۵۶) و ظاهرا این همان تصحیف «بریزادرش» است .

(۵۵) شرح این مطلب ذیلا بیان خواهد شد .

(۵۶) شرح تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۲۰۱ .

(۵۷) شرح تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۲۰۴-۲۰۵ .

(۵۸) شرح تاریخ ملوک لخمیه جیره (آلمانی) تالیف روتشتین Rothstein - صفحه ۷۵ - ۹۴ .

(۵۹) صحت این مسئله باین شکل با آنکه متفق علیه اغلب مورخین عرب است از طرف نولدکه و روتشتین Rothstein بالتام تصدیق نشده است .

(۶۰) مقصود همان مزدکیها هستند و اقتباس شده است .

(۶۱) Phathasursan و مقصود از آن پشخوار شاه است و این لقب شاهزاده کیوس سابق الذکر بر قباد است و این لقب بمناسبت سلسله کوههای (پشخوار) یا (پشخوارگر) است که در زمان ساسانیان هم بهمین اسم نامیده میشده است چنانکه در کارنامه اردشیر بابکان هم (فصل چهارم جمله ۱۴ از کارنامه اردشیر بابکان ترجمه انگلیسی داراب ستور پشوتن سنجانا) بهمین اسم ثبت است و این کوه شعبه ایست از جبال «پارس» قدیم که در اوستا بنام (اویپاری سینا) مذکور است و همان «پانیشوارشیش» است که اسم آن در کتیبه داروش دیده میشود (حاشیه ۹ صفحه ۴۱ از ترجمه انگلیسی «کارنامه اردشیر بابکان» و معنی آن چنین است «[در]» پشخوار [واقع] کوه» و استرابول جغرافی نویسی یونانی (۵۸ قبل از میلاد) تا حدود ۲۵ پس از میلاد) این اسم پشخوار را بسلسله جبال البرز میدهد (مارکوارت: «ایران شهر» صفحه ۱۳۰ حاشیه ۱۲) پروکویوس مورخ سابق الذکر هم در موقع صحبت از کیوس لقب وی پشخوار شاه را مینویسد و میگوید وی بر قباد بود و مادر وی همان زمبیکه دختر قباد بوده است .

این کلمه «پشخوار» یا (سیستخوار) در کتابهای مؤلفین شرقی نیز دیده میشود چنانکه دین فردادیه در کتاب (المسالک والممالک) خود در ضمن ملوکی که اردشیر آنها را (شاه) مینامید ذکر (بدشوارگر شاه) را مینماید (صفحه ۱۷) و در شرح قسمت شمالی خطه ایران (جرمی) مینویسد و فیه طبرستان و الرویان ... دجیلان و بدشوار جرد ملک طبرستان و جیلان و (بدشوارجر) یسی جبل جیلان خراسان (صفحه ۱۱۹) ابوریحان بیرونی هم در (آثارالباقیه) در موقع ذکر (ملوک الجبال) مینویسد و اما الاصل الآخر و ملوک الجبال الملقبون باصفهیه طبرستان ... صفحه ۳۹ و همچنین سید ظهیر الدین در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چندین بار این کلمه را ذکر مینماید و در موقع شرح طبرستان صفحه ۱۹ مینویسد طبرستان داخل فرشوادگر است و فرشوادگر آذربایجان و گیلان و طبرستان وری و قوش میباشد، و برای این کلمه ذکر چند معنی هم مینماید و در موقع ذکر کاوباره مینویسد که خسرو انوشیروان (کاوباره) را بانواع احترام ... مخصوص خود گردانیده و فرجوارجر شاه در لقب او بیفزود و طبرستان در قدیم الایام فرشوادجر لقب بود (صفحه ۴۴) خلاصه آنکه معنی این کلمه و املائی صحیح آن معلوم نبود تا آنکه استاد مارکوارت حل این مشکل را بوجه وافی نمود چنانکه در فوق مذکور گردید .

(۶۲) Indarzar بنا بقول Indarzaros بنا بقول توفانس بفاری

اندرزگر است چنانکه بلانزی (فتوح البلدان صفحه ۲۵۱) اندرز هرو این جیش کتاب المغاری اندرز عروطیری اندرز غر مینویسد که همان مغرب اندرزگر بقیه در صفحه ۵۶

مختصری درباره تاریخ مزدك (بقیه)

است (نولده صفحه ۴۶۳ حاشیه ۴)

Golonazes (۶۳)

Bazanes (۶۴)

(۶۵) این جمله اخیر را فقط مالالاذکر میکنند .

(۶۶) باید دانست که این بطریق (نظم الجواهر جلد اول صفحه ۳۸۶)

درست نظیر همین جزئیات را در ماده قلع و قمع مانویها توسط بهرام اول ساسانی (۲۷۳-۲۷۵ پس از میلاد) حکایت میکند .

(۶۷) نولده که صفحه ۴۶۴ حاشیه ۳

(۶۸) کول بضم کاف و فتح واو قریبه‌ایت در فارس ...

(۶۹) جازر قریبه‌ای بوده در نواحی نهروان و در نزدیکی مداین (معجم البلدان) (۴) سعودی در مروج المذهب (جلد اول صفحه ۱۳) ذکر این تاریخ را مینماید و در این خصوص رجوع شود بمقدمه فرانسوی (کتاب المسالك والممالك) لابن خردادبه صفحه ۱۰-۱۴

(۷۰) ابن‌الاثیر مندر این ماء‌السماء مینویسد و این باید غلط باشد چه ماء‌السماء نه اسم پدر و نه اسم مادر این مندر است (مندرسوم) و ظاهراً لقب شخصی وی بوده‌است (تاریخ ملوک لخمیه صفحه ۷۷)

(۷۱) ثعالی مینویسد سه چیز و اول آن سه چیز رسیدن بسلطنت

بوده است .

(۷۲) این جمله اخیر را ثعالی ندارد .

(۷۳) این جمله تا اینجا فقط در ثعالی هست .

(۷۴) ابن‌الاثیر میگوید : واز آنها کشت بین جازر و نهروان

تا مداین انتهى .

(۷۵) ابن‌الاثیر میگوید صدهزار نفر و مورخین دیگر هریک باختلاف

شماری میدهند .

(۷۶) ابوالفدا هم این مطالب را بطور مختصر ذکر مینماید .

(۷۷) سیاست‌نامه متن فارسی فصل ۴۴ .

(۷۸) اسم حقیقی وی پاک است و بابک معرب آنست .

نگاهی روشنگر به تاریخ

برای دوستان و پژوهندگان مسائل تاریخی و اجتماعی

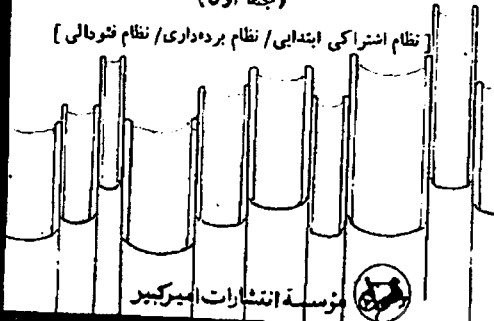
زمینه

تکامل اجتماعی

میتروپولسکی زوبریشکی کرف
ترجمه امینوخرود - کامران

(جلد اول)

[نظام اشتراکی ابتدایی / نظام برده‌داری / نظام فئودالی]



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

کتابهای دلخواه خود را از تلفن ۳۱۶۳۵ بخواید

(۷۹) بد بکوکی بوده بین آذربایجان واران نزدیکی رودخانه ارس

(معجم البلدان)

(۸۰) ظیری هم در موقع فرار بابک سخن از يك علی‌ابن مزدگان

نامی میراند (جلد ۴ ص ۱۲۳۳) و معلوم است که صحیح آن علی‌ابن مزدك است چون خود الف و نون آن الف و نون ابوت است که در ایران معمول بوده ، چنانکه گشت .

(۸۱) ظیری مینویسد که بابک در مدت ۴۰ سال سلطنت خود صدو

پنجاه‌وینج هزار و بانصدنفر را بقتل رسانیده بود .

رائول سروه هیچوقت ... (بقیه)

انرا از همه بیشتر دوست خواهم داشت و این دلبستگی تا وقتی باقیست که سرگرم انم . اما از آن بیمد یعنی پس از تولد فیلم وضع عوض می‌شود چه خوب ، چه بد ، دیگر مهم نیست زیرا کار من با آن تمام شده فقط منتظر میمانم ببینم تماشاگران من انرا چطور می‌پذیرند .

از نقطه نظر تماشاگران تا اینجا بنظر میرسد محبوب‌ترین فیلم من «ترس از رنگ» بوده و بینندگان وانش بیشتری بان نشان داده‌اند * - نظر خود شما چیست .

- باینکه منم «ترس از رنگ» را بسیار دوست‌دارم لحن شاعرانه و ظرافت بیان «پری دریایی» شما محبوب‌ترین فیلم شما پیش منست . - انرا بحساب روحیه شخصی‌تان بگذارم یا روحیه شرفی‌تان ؟

* (توضیح : این گفتگو پیش از نمایش فیلم‌های اخیر آقای سروه

۵۶ مثل ۷۰-۸۰ صورت گرفته ...)

چاپ دوم

هشت در حیب

مجموعه اشعار

محمد زهری

توسط انتشارات اشرفی منتشر می‌شود